**برجاس**

**رواقی، علی**

3-زوبین نهادن در میدان معلوم نیست که چگونه رسمی و آئینی بوده است؟ با توجه به این قرائن،بیت را به این صورت پیشنهاد می‏کنم:

بفرمود تا تخت زرین نهند به میدان‏[و]برجاس ژوپین نهند سوارن به میدان به کردار گرد به ژوبین گرفتند ننگ و نبرد

و بیت دوم مؤید معنی پیشنهادی ما است چرا که سواران باید نشانه‏ای در میدان داشته‏ باشند تا تیر را بدان بزنند.واژهء برجاس یک بار دیگر در شاهنامه-پادشاهی لهراسب‏ سرودهء دقیقی-به کار رفته و شگفتی است که در داستان لهراسب هم این واژه تصحیف و تحریف شده است.

داستان این چنین است که «گشتاسب به روم می‏گریزد و پس از اینکه اژدها و گرگ‏ را به خواست اهرن و میرین-دو خواستگار دختران قیصر-می‏کشد به تشویق کتایون به‏ میدانی که مقابل کاخ قیصر است می‏آید پهلوانان قیصر،گوی می‏بازند گشتاسب به وسط میدان می‏آید و چنان ضربه‏ای به گوی می‏زند که گوی ناپدید می‏شود.

به میدان کسی نیز گویی ندید شد از زخم او در جهان ناپدید سواران کجا گوی او یافتند به چوگان زدن نیز نشتافتند شدن آن زمان رومیان زرد روی‏ همه پاک با غلغل و گفت و گوی‏ کمان برگرفتند و تیر خدنگ‏ برفتند چندی سواران به جنگ‏ نهادند برجاس گشتاسب گفت‏ که اکنون هنرها نباید نهفت‏1

واژهء برجاس-که در بیت آخر آمده است-در نسخ دیگر به صورت پرخاش-چنانکه‏ در ساووش دیدیم-برجاست و برجاس دیده می‏شود.

واژهء برجاس در متون هم عصر شاهنامه،هم بتکرار به کار رفته است.صاحب فرهنگ‏ جهانگیر دربارهء واژهء برجاس چنین نوشت:چوب بلندی را گویند ه سلاطین و امرا در ایام عید و روزهای جشن بفرمایند تا ایستاده کنند و چند کدو از طلا و نقره ازان‏ بیاویزند و تیر اندازان تیر را در کمان نهاده اسب را بتازند چون محاذی آن کدوها برسند شیت را گشوده دهند تیر هر کس کهبران بخورد آن کدوها را با اسب و خلعت به او بخشند...»اکنون معنی بیت به خوبی روشن می‏شود.

تخت زرین در میدان قرار می‏دهند گرسیوز و سیاووش بر بالای آن می‏نشینند و ترکان‏ و ایرانیان ژوپین‏ور،آغاز هنر نمائی می‏کنند و ژوپین‏ها را به برجاس و نشانه می‏زنند. در اینجا چند نمونه از شواهد برجاس نقل می‏کنیم؛

منوچهری گفته است:

جست از جایگه آنگاه چو خناسی‏ هوس اندر سر و اندر دل و سواسی‏ سوی او جست،چو تیری سوی برجاسی‏ با یکی داسی،مانندهء الماسی‏2

ازرقی گفته است:

(1)شاهنامه،چاپ شوروی؛ج 6 ص 46 اشارهء آقای قیصری همکار محترم.

(2)دیوان منوچهری ،ص 202..

بامدادی ز پی صید برون رفت به دشت‏ بامی و مطرب و با پرده و برجاس و کمان‏1

سنائی در کارناهء بلخ گفته است:

کنده تلبیسشان دل ابلیس‏ شده برجاسشان رخ برجیس‏2

این بیت در المعجم آمده است:

دل حسود تو نالان و مضطرب بادا ز تیر حادثه مانند سینهءبرجاس‏3

و در متون دیگر هم هست‏4

این مثال از نامهء تنسر است:

«و تیر را برجاس سازند و منادی کنند که سزای کسی که بر قتل شاهان دلیری کند چنین است»5

و این شواهد از کتاب آداب الحرب و الشجاعه است:

«و هیچ سلاح را آن خاصیت و فضیلت نیست که تیر انداختن را،از بهر آنکه جمله‏ سلاحها تا دشمن نباشد،کار نتوان بست مگر بیر انداختن کهبر دشمن بتوان انداخت و برشکاری و بر پرنده‏یی و برجاس و بر هر چه خواهی بتوا زد»

و همچنین این مثال:

«و تیر انداختن را نشانه هدف و برجاس نهاده‏اند.و هر سلاح که هست چون‏ تیر انداختن به حرب و خصم بر هدف بتوان انداخت و بر شکاری و پرنده برجاس و نیزه در میدان گردانیدن»7

از کتاب قرة العیون‏

حکایت

عبد الرحمن اموی که صاحب اندلس بود گفت:به سفر حجاز می‏رفتیم، چون به بغداد رسیدم نخاس بده را گفتم که از برای من کنیزکی شایسته بخر که‏ مرادر راه مونسی باشد.گفت کنیزکی بر من عرض داد در غایت حسن و نهایت جمال‏ چنانکه چشم در ملاحت صورت او خیره می‏شد،طبعم بدو نیک مایل گشت.گفتم‏ ای کنیزک ترا چه نام است؟گفت:مکه.گفتم:الله اکبر.قد قرب الطریق علی. راه بر من نزدیک شد دستوری باشد که بر حجر الاسود تو بوسه دهم؟گفت:هیهات! لم تکونوا بالغیه الا بشق الانفس.زنهار بی خرج درم و رنج قدم به حریم این حرم‏ نتوانی رسید.

به تصحیح امین پاشا اجلالی-دانشگاه تبریز (1)دیوان ازرقی،با تصحیح و مقابله و مقدمهء مرحوم سعید نفیسی،ص 69.

(2)مثنوی‏های حکیم سنائی،به تصحیح آقای مدرس رضوی،ص 145.

(3)المعجم فی معاییر اشعارالعجم،به تصحیح علامهء قزوینی،ص 344.

(4)دیوان عثمان مختاری،به تصحیح استاد همائی،ص 290 دیوان مسعود سعد- سلمان ص 295.

(5)نامهء تنسر به گشتاسب،متن فارسی به سعی استاد مینوی،ص 1.

(6)آداب الحرب و الشجاعه،به تصحیح و اهتمام احمد سهیلی خونساری ص 241.

(6)همان کتاب ص 467.